

## باز هم پاسخ ولی کوبنده‌تر

در برابر عنصری آلوده، چون معاویه - تا آنجا که ممکن است - نباید کوتاه آمد و نباید دروغ‌پردازی‌های او را بی‌پاسخ گذاشت. نه به خاطر خود او - که: برسیدل چه سود خواندن و حفظ - بلکه به خاطر دیگران که ممکن است از ورای دیوار ضخیم قرون و اعصار، نتوانند بر باطن کثیف معاویه، اشراف یابند و گمان کنند که اداهای او درست بوده و باطن او با آنچه می‌گفته، هماهنگی داشته و مردمی که اطرافش جمع شده و برایش شمشیر می‌زدند و در راهش خون مسلمانان را می‌ریختند و خود نیز به خطر افتاده کشته می‌شدند و طعم ضربات کوبندهٔ جبههٔ مبارک علوی را می‌چشیدند و رهسپار جهنم می‌شدند؛ با تشخیص درست و با درایت و کیاست راه خود را انتخاب کرده‌اند و قاتل و مقتول‌شان راهی بهشت و مجاهد فی سبیل‌الله بوده‌اند.

پس نباید از بیان حقیقت، دم فرویست و از نوشتن واقعیت، قلم را در نیام کشید که از هرچه بگذریم، زبان و قلم را هم در اینجا حقی است؛ چراکه در کام ناپاکان و در انگشت بدسیگالان از آنها سوءاستفاده شده و در راهی به کار گرفته شده‌اند که با حکمت آفرینش و غایت و هدف ایجاد آنها ناسازگار بوده و اگر در کام پاکان و در انگشت خوب‌سیگالان به کار نیفتند و آنچه باید و شاید، به وسیلهٔ آنها نقش‌گفتار و نوشتار نشود،

خلقت آنها لغو و عبث و بیهوده بوده است. معاذالله که چنین باشد!

به همین جهات بار دیگر اسوه کاتبان متعهد و رهبر قلم زنان مسؤول و پیشوای گویندگان وظیفه شناس و استاد ناطقان خدا ترس و خداجوی، در کنار خطبه‌ها و پیام‌های شفاهی و کلمات قصار و سخنان زبده و پر بار، قلم را برمی‌گیرد و چنان می‌نویسد که خدای را خشنود و وجدان‌های پاک را خوشحال و جان‌های نورانی را سرافراز می‌سازد. او می‌نویسد:

«اما بعد، زشتی رفتارها - که از باطنی سرچشمه می‌گیرد که خدای دانای آشکار و نهان از آن آگاه است - میان تو و صلاح و سداد، فاصله انداخته و قلب تو را از این‌که متنبه و آگاه و بیدار گردد بازداشته است. ای پسر صخر (صخر = ابوسفیان) ملعون! گمان بردی که حلم و بردباریت با کوه‌ها برابری می‌کند و دانش تو به داوری در میان اهل شک می‌پردازد. تو آن جلف منافق و آن کوردل بی‌خود و آن توسوی رذلی. اگر راست می‌گویی و به یاری بنی‌سهم<sup>۱</sup> مغرور شده‌ای، مردم را کنار بزن و خود را برای جنگ تن به تن با من آماده کن و بر ضربت‌های کاری من شکیبیا باش و دولشکر را از نبرد معاف بدار؛ تا معلوم شود که کدام یک از ما کوردل و بر چشمش حجاب است. منم ابوالحسن! کشنده جد و برادر و دایی تو و تو از سرنوشت آنها دور نیستی. والسلام»<sup>۲</sup>.

ابن ابی‌الحدید چنان از پرخاش‌ها و تندروی‌های معاویه به حسرت و حیرت فرورفته که پس از نقل این مکاتبات، آرزو می‌کند که کاش خاتم پیامبران و سرخیل آزادگان در قید حیات بود و سوگمندانه می‌دید - نه این‌که می‌شنید - دعوتی که در راه آن خون دل خورد و رنج بسیار کشید و اذیت و آزار فراوان دید و در دفاع از آن کوشش بسیار کرد و عزیزانی از احباب و ارحام و اقوام در راه آن از دست داد و برای تأیید و تشیید آن و رساندن پیام جاویدان آن به اطراف و اکناف جهان از تمام توان خود و یاران استفاده کرد، چگونه تیول دشمنانی شده که از آغاز دعوت، زبان به تکذیبش گشودند و از وطن

۱. مقصود، قبیله عمرو بن عاص است.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۶-۱۳۵، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۳۱۶ (با اندکی اختلاف).

آواره‌اش کردند و دندان‌ش را شکستند و عموی فداکارش را کشتند!

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

گویی پیام آسمانی و سرورش قرآنی برای خاطر این ددصفتان مغرور و این دیوخلستان منفور و این کژاندیشان بدسگال و این نابخردان بی‌کمال و این پست‌فطرتان منحط و منحرف و این بت‌پرستان خدانشناس و این همگنان بوزینه و نسناس نازل شده است؛ تا کاخ غرور برآورند و سیم و زر بیاندوزند و بر انسان‌های مستضعف فخر

فروشدند و خود را نسل و نژاد برتر و موجودات والاتر معرفی کنند و به امت مظلوم رسول‌الله زور بگویند و رهبران راستین را منزوی سازند.

به راستی اگر انسان‌ها خود را از شر تیرنگ‌پازان رها کنند و دست پلید آنها را از سر خود کوتاه سازند و تسلیم امواج فتنه آنها نشوند و خود را از شعله‌های فساد آنها دور کنند، دنیا گلستان می‌شود.

روزگاری صخر (ابوسفیان) فخر می‌فروخت و بر اسلامیان یورش می‌آورد و راهبان طور و قدس و کعبه را سد راه می‌شد. اکنون کسی که به چهار کس منسوب می‌کند - مسافر، عماره، عباس و صباح (که سرودخوان بود) - و به تنها کسی که منسوبش نمی‌کنند

ابوسفیان است<sup>۱</sup> سر برآورده و در برابر امام علی علیه السلام همچون همگنان، زبان به مفاخرت گشوده و عنان قلم رها کرده و در میدان مباحات به حرکتش درآورده است. تو گویی ارزش‌ها و فضیلت‌ها جایگاه اصلی و پایگاه واقعی خود را گم کرده‌اند! تفو بر تو ای چرخ گردون! تفوا!<sup>۲</sup>

۱. نگ: تمة المتهمی، محدث قمی، ص ۲۹ (نشر کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳).

۲. نگ: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

## بازگشت به گزیده سید رضی از نامه

دیدیم که سید رضی قسمت آغازین نامه را حذف کرده و تنها به نقل قسمت پایانی آن اکتفا کرده است. اکنون به شرح و توضیح و تبیین همین قسمت می‌پردازیم. ابن میثم بحرانی - یکی از شارحان ارجمند نهج البلاغه - معتقد است که در همین قسمت پایانی نامه، هفت هدف دنبال شده است:

۱. توجه به این‌که دنیا جای تجارت است و سود آن، در آخرت ظاهر می‌شود.
۲. باید دنیا را با دیدۀ بصیرت و چشم معرفت، شناسایی کرد و از دیگرگونی‌ها و ناپایداری‌های آن درس عبرت آموخت.
۳. خدای متعال به همه چیز، عالم است و محال است که هیچ معلومی از علم او تخلف کند.
۴. باید به عظمت خدای متعال توجه کرد و از عقاب و عتاب او ترسید و او را بندگی و اطاعت کرد.
۵. دنیا به انسان پشت می‌کند و سرانجام در روز قیامت، شیفتگان و دلباختگان آن دچار حسرت و پریشانی و پشیمانی می‌شوند.
۶. باید به پیرانه‌سر از خواب غفلت بیدار شد؛ چرا که فرصتی باقی نمانده است. در سنین پیری اگر انسان اسیر جهل و هوای نفس باشد، اصلاح پذیر نیست. چرا که جامۀ کهنه، با وصله و پینه اصلاح نمی‌شود.
۷. معاویه در خور ملامت و سرزنش است؛ زیرا مردم شام را فریفته و آنها را به ضلالت افکنده و راه سعادت را بر آنها بسته است.<sup>۱</sup>

## نخستین فراز نامه

«وَأَزْدَيْتَ جَيْلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا، خَدَعْتَهُمْ بِغَيْبِكَ وَالْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ».

۱. نگ: شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی.

«گروهی بسیار از مردم را با نیرنگ خود به گمراهی و تباهی درآفکندی و در موج دریای گمراهی خویش درآنداختی».

### امام ضلال

به راستی اگر انسان‌ها خود را از شر نیرنگ‌بازان رها کنند و دست پلید آنها را از سر خود کوتاه سازند و تسلیم امواج فتنه آنها نشوند و خود را از شعله‌های فساد آنها دور کنند، دنیا گلستان می‌شود.

رهبران الهی هدفی جز نجات مردم از امواج فتنه مستکبران سنگ‌دل و آگاه ساختن و آزادی بخشیدن ندارند. راه امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه راه انبیای الهی است. تو گویی خصلت‌های پاک همه انبیا در وجود ذی جود علوی تبلور یافته است.

سخن امام علیه السلام دوپهلوست. هم هشدار است به معاویه - که نباید موجب هلاکت مردم شود و با خدعه و نیرنگ، آنها را گرفتار غوایت و ضلالت کند - و هم اخطار است به مردم که فریب دشمنان دوست‌نما را نخورند و از اسارت و بردگی آنها خود را خلاص کنند و راه خود را از راه آنها جدا سازند. پیامبران نیز همین کار را می‌کردند. هم بر اِضلال مستکبران یورش می‌آوردند و هم از ضلال مستضعفان متأثر بودند و بر سر آنها فریاد بیداری می‌کشیدند و آنها را به خود می‌آوردند.

حضرت نوح علیه السلام - که برای هدایت مردم رنجی چندصد ساله را متحمل شده است - در نیایش خویش به درگاه حضرت ذوالجلال و کردگار لایزال، - سوگمندانه و دردمندانه - عرض می‌کند:

«... رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا\* وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبْرًا<sup>۱</sup>».

«پروردگارا! آنها مرا نافرمانی کردند و پیرو کسی شدند که مال و فرزندی جز

۱. نوح: ۲۲-۲۱.

زیان کاری آنها نیفزوده است؛ همان ها که نیرنگی بزرگ به کار بردند.

نیرنگ بزرگ آن نیرنگ بازان، شبیه نیرنگ بزرگ معاویه بود. آنها به اذیت و آزار نوح می پرداختند و مردم عوام را بر او می شورانیدند و از اطاعت حضرتش بازمی داشتند. معاویه و هم پالکی های حق ستیزش نیز همان کار را تکرار می کردند: از یک سو با نیش زبان و قلم، قلب مبارک علی علیه السلام را آماج تهمت ها و بدگویی ها و اهانت ها می ساختند و از سوی دیگر، مردم عوام را بر او می شورانیدند و با دادن زر و سیم و سلاح، به جنگ او می فرستادند.

رهبران الهی هدفی جز نجات مردم از امواج فتنه مستکبران سنگ دل و آگساز ساختن و آزادی بخشیدن ندارند. راه امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه راه انبیای الهی است. تو گویی خصلت های پاک همه انبیا در وجود ذی جود علوی تبلور یافته است.

سران شرک به قوم نوح سفارش می کردند که دست از یاری معبودهای خود ساخته - یعنی وُد، شواع، یغوث، یعوق و نثر - بردارند و آنها را تا سر حد مرگ یاری کنند و نوح را از تبلیغ دین خدا بازدارند. نوح که از بت ها نفرتی بی پایان داشت، می گفت:

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

ضلالاً».

«خدایا! این بت ها بسیاری را گمراه کرده اند. خداوند! جز برگمراهی ستمکاران

میفرزای.»

بت های جمادی و بشری، منشأ ضلال و سرچشمه بدبختی و عامل سیه روزی بشرند. خالق مهربان بشر، با فرستادن پیامبران و انزال کتب آسمانی، اسباب هدایت را فراهم می کند و زمینه ساز بیداری و سعادت می شود؛ تا هر کس آماده است هدایت شود و به حیات معقول دست یابد و هر کس آماده نیست، گمراه و هلاک گردد و از حیات معقول محروم شود.

در دوران اسلام، بت‌های جمادی به همت والای مسلمانان و به برکت شمشیر مجاهدان ورافتادند؛ ولی بت‌های بشری باقی مانده‌اند و لذا جهاد با آنها باید به وسیلهٔ آبمردان اسلام استمرار یابد. آن روز به دست توانای امام علی علیه السلام و فردا و فردهای آن روز به دست امامان امت و پیروان خالص و مخلص آنها.

نوح ناگزیر بود که نفرین کند و بگوید:

«رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا \* إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَاضِلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»<sup>۱</sup>.

«پروردگارا! هیچ‌یک از کافران را در روی زمین باقی نگذار. اگر آنها را باقی بگذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و جز اولاد کافر به دنیا نمی‌آورند».

در عصر پرفروغ اسلام نه تنها دوران بت‌های جمادی سپری شده است، بلکه دوران آن‌گونه نفرین‌ها هم به سر آمده است؛ چراکه حکمت آن نفرین‌ها همان بود که نوح مطرح کرد. یعنی نه به خود آن قوم امیدی بود و نه به نسل‌های آتی آنها. ولی اکنون چنین نیست. حتی ممکن است از نسل بنی‌امیه و همین معاویه کسانی به دنیا بیایند که اهل صلاح باشند. معاویه دوم از حکومت کناره گرفت که از رزر و وبال آن آسوده بماند. او بر فراز منبر، پدر و جد خود را لعن کرد<sup>۲</sup>. عمر بن عبدالعزیز اموی نیز در دوران حکومت خود، به راه امویان نرفت و لذا او را وجیه شمرده‌اند<sup>۳</sup>. سید رضی در مرثیه او قصیده‌ای سروده است که مطلع آن چنین است:

يَابْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ لَوْ بَكَتِ الْعَيْنُ      فَمَنْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ لَسَبَّكَ<sup>۴</sup>

«ای پسر عبدالعزیز! اگر چشم بر جوانمردی از بنی‌امیه می‌گریست، بر تو می‌گریستم».

در روایتی آمده است که یکی از امویان، از دل‌باختگان امام باقر علیه السلام بود. روزی با چشم‌گریبان به محضر امام خویش بار یافت. حضرتش سبب‌گریه را پرسید؛ عرض کرد:

۲. تنمّة المنتهی، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۸۰.

۱. نوح: ۲۷-۲۶.

۳. همان، ص ۷۹.

به خاطر این می‌گیریم که از نسل بنی‌امیه‌ام. حضرت او را تسلی داد و فرمود:

«أَنْتِ أُمُوئِي مِنْ أَهْلِ النَّبِيِّتِ ۱: «تو اموی و از ما اهل بیته.»

همان عمر بن عبدالعزیز به مجردی که به خلافت رسید، به حاکم مدینه دستور داد که بنی‌هاشم را اکرام کند و ده هزار دینار به آنها هدیه دهد<sup>۲</sup>. او به یکی از عاملان خود نوشت: «شاکیان تو بسیار و شاکران تو اندک‌اند. یا عدالت پیشه کن یا کنار برو<sup>۳</sup>».

امویان سلف دستور داده بودند که خطبای جمعه امیرمؤمنان را لعن کنند اما او دستور داد بگویند<sup>۴</sup>:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۵».

«پروردگارا! ما را و برادرانمان را که به ایمان پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های ما کینه مؤمنان قرار نده. پروردگارا، تو مهربان و رحیمی.»

و نیز بگویند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۶».

«خداوند، به عدل و احسان و بخشش خویشاوندان فرمان می‌دهد و از زشتی و منکر و ستم نهی می‌کند و شما را اندرز می‌دهد؛ باشد که متذکر شوید.»

۲. تمة المتهی، ص ۷۹.

۴. همان.

۶. نحل: ۹۰.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷۷، حدیث ۹۸.

۳. همان.

۵. حشر: ۱۰.